

پیش‌گفتاری بر زیبایی‌شناسی هنر دینی

دکتر حبیب‌الله آیت‌اللهی

دانشیار دانشگاه شاهد و تربیت مدرس

مقدمه:

در دو نقطه‌ی خاوری و باختری گیتی، و تقریباً دورترین‌ها، بنگلادش در خاور دور و ایتالیا در باختر دور، دو جریان بزرگ در جهان هنر که هر دو سال یک بار برگزار می‌شود و ما آن را دوسالانه (biennial) می‌نامیم، در سرلوحه‌ی فراخوان جهانی خود از «هویت» سخن گفته بودند. در دوسالانه‌ی بنگلادش، این جمله به مثابه‌ی شعار نمایشگاه، و هر بار در آغاز فراخوان مشاهده می‌شود: «هر زمان که باختر زمین در هنرش به بن‌بست رسیده است، چنگ در ذخایر و گنجینه‌های هنر خاور زمین زده است. و، اکنون هنگامی ست که هم باختر و هم خاور زمین در اندیشه‌ی هویت هنری خود باشند...»

و ده سال پیش که دولت ایتالیا پنجاهمین دوسالانه‌ی ونیز را برگزار می‌کرد و صدمین سال تأسیس آن را نیز جشن می‌گرفت، در آن از «هویت اروپایی» و باختری سخن می‌رفت. پس از یک سال تلاش و پژوهش برای گزینش دبیری که بتواند سیاست هنری این جشنواره را تبیین کند و به خوبی آن را به فرجام برساند، وزارت فرهنگ و هنر ایتالیا ژان کلر Jean Clair رئیس نگارستان (موزه) پیکاسو در پاریس را به این سمت برگزید، و او در مصاحبه‌ای با مجله‌ی کنسانس دزار Connaissance (بزرگ‌ترین و پر فروش‌ترین مجله‌های هنری اروپا که حتی در ایران هم مشترکانی دارد) گفت: «هر بار که باختر زمین در هنر به بن‌بست رسیده است چنگ در گنجینه‌ی هنر خاور زمین زده است. اکنون هنگام آن رسیده است که ما به هویت اروپایی خود در هنر بازگردیم.» و در پاسخ به پرسش خبرنگار مجله که هویت اروپایی در هنر چیست؟ گفت: «نشان دادن انسان در اثر هنری، آنگونه که هنرمند می‌خواهد.»^۱

هویت چیست؟

در توضیح واژه‌های که در ادبیات و فرهنگ امروز از جایگاه خود در زبان، بیرون شده و برحسب مورد با معنایی متفاوت از اصل خود، به کار می‌رود. مرحوم دکتر محمد معین چنین می‌نویسد:

هویت [Hoviyat = ع، هویه] ۱ - ذات باری تعالی. ۲ - هستی، وجود. ۳ - آنچه موجب شناسایی شخص باشد. ۴ - (فا)، هویت عبارت از حقیقت جزئی است یعنی هر گاه ماهیت با تشخیص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند و گاه هویت به معنی وجود خارجی است و مراد تشخیص است و هویت گاه بالذات و گاه بالعرض است^۲ به همین چند جمله اکتفا می‌کنیم.

اگر «هویت» را نام پروردگار بدانیم (زیرا نام‌های پروردگار عین ذات اقدس اویند) بازگشت به هویت ملی، یا هویت ایرانی چنین معنی می‌دهد که به پروردگار خود بازگردیم، آنگونه که شیوه پرستش ما ایرانیان، و شناخت و معرفت ما از او دور از ولایت اوست. زیرا که، هر ملتی و هر قومی به گونه‌ای پروردگار را می‌ستاید و تقدیس می‌کند: ملت‌های مسیحی، از سوی، برای پروردگار فرزندی قائلند که مسیح (ع) باشد، و از سوی دیگر، در عین فرزند خداوند بودن مسیح (ع)، نیز خداوند را در او متجلی می‌دانند. ملت‌های هندو برای او سگانگی قائلند که با سگانگی مسیحیت متفاوت است. یهودیان نیز عزیز را فرزند خداوند می‌دانند. ایرانیان و ملت‌های مسلمان به یگانگی او معترفند و او را قادر مطلق می‌دانند و برین ایمان و باورند که هر چه هست از اوست. او فروغ آسمان‌ها و زمین است، یعنی همه آسمان‌ها و زمین‌ها در پرتو «هویت» او که عین ذات او و نور اوست شناورند و او را تسبیح می‌کنند که فرمود: «کل فی فلک یسبحون». و در کلام وحی نیز چنین آمده است: «انا لله و انا الیه راجعون»، یعنی ما از اویم (یا از هویت اویم) و به سوی او بازمی‌گردیم.

پس ما به خدا باز می‌گردیم زیرا از اویم و هویت هنری ما بازگشت به اوست. بازگشت به خداوند در همه ابعاد وجودی، حتی در بعد آفرینشگری که «نفس هنر» است. در این بازگشت، راه‌ها و شیوه‌های متفاوت است و ما ایرانیان، راه رسول گرامی خداوند (ص) و شیوه «ولایت خاندان عصمت و طهارت» او را برگزیده‌ایم و در هنر خود بازتاب کرده‌ایم. اگر هویت را به معنی «هستی و وجود» بگیریم و بپذیریم، باز هم باید به خداوند بازگردیم زیرا او منشأ همه هستی و خود همه هستی است، همه جا هست و از هر چیز به ما نزدیکتر است که فرمود: نحن اقرب الیکم من جبل الوریث (و ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تریم)، و مولای هستی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«مع کل شیء لا یمفارقة، و غیر کل شیء لا یمزایله» (با هر چیزی هست بدون آنکه از آن برکنار ماند و غیر هر چیزی هست بدون اینکه از آن زایل گردد). همه هستی از وجود او و با اراده و مشیت او هست شده است، و تا اراده او ایجاب کند به هستی خود ادامه می‌دهد، همچنان که نظامی علیه‌الرحمه فرمود:

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

آن که تغیر نپذیرد تویی

آن که نمرده‌ست و نمیرد تویی

صدرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم، تو قائم به ذات

پس «هویت» تغییرپذیر نیست زیرا خداوند تبارک و تعالی تغییرپذیر نیست. بنابراین، هویت هر قوم و ملتی ثابت است و اساس شناسایی و معرفت آن قوم و ملت می‌باشد و این شناسایی به نام و به نوشته‌ای بر کاغذ نیست بلکه به ذات اشخاص و اشیاء باز می‌گردد، یعنی هویت خود نفس انسان‌ها و نفس ملت‌هاست و نفس هنر آنهاست، این از حکمت‌های الهی است که فرمود: «و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۳؛ بدین معنی که همه انسان‌ها از دوگونه هویت برخوردارند: هویتی که خداوند به آنها افاضه فرموده است تا همدیگر را بشناسند و هویتی که آنها را به منشأ هویت یعنی ذات پروردگار پیوند می‌زند و بازگشت می‌دهد و آن برای همه انسان‌ها یکی است و کسی که پروادارترین [از گناهان] باشد نزد پروردگار گرامی‌تر است.

در معنای سوم، آنچه موجب شناسایی شخص باشد هویت نامیده می‌شود، باز هم به همان نتیجه خواهیم رسید زیرا، پیش از اینکه دیگران ما را بشناسند باید و لازم است که ما خود را بشناسیم یعنی، تا هنرمندی خود را نشناسد و از توان آفرینشگری و میزان فضل هنری که خداوند به او عطا فرموده است، آگاهی نداشته باشد و نداند که آنچه از او به وجود می‌آید، مشیت و اراده‌ی خداوندی است و او وسیله‌ی اجرای این مشیت است، به چنان اعتمادی به خویشتن دست نخواهد یافت که بتواند به اتکاء آن دست به آفرینش هنری بزند و این اعتماد به خویشتن، پس از شناختن فضل و عنایت الهی است که ما آن را «توکل» نامیم. هنرمندی که خود را نشناسد و از توان‌های باروری و امکانات خود آگاهی نداشته باشد هنرمندی عقیم و سترون است و هنرش نمی‌تواند با مخاطب خود ارتباطی را برقرار سازد که هنرمند به آن تمایل دارد.

پس، اگر هنرمند (و هر انسان دیگر) خود را بشناسد، به یقین خدا را خواهد شناخت که گفته‌اند خودشناسی خداشناسی است و یقیناً چنین است که گفته‌اند. و چون به شناخت و معرفت خداوند آگاه شد، هرگز اثر نخواهد آفرید که بر خلاف رضایت پروردگار باشد و این «عین هویت» است. این چنین است که تمامی معانی هویت، در حقیقت امر، به حقیقت ذات باری تعالی باز می‌گردد.

ولیکن خداوند سبحان همه‌ی یکان بشر را یکسان نیافریده است و همه‌ی قبایل و گروه‌های انسانی را همانند خلق نفرموده است و به آنها یک هویت محض عنایت نکرده است. همانگونه که انسان‌ها را به گروه‌ها و قبیله‌هایی قرار داده است تا همدیگر را بشناسند، به آنان نیز هویت متفاوت عطا فرموده است، زیرا اگر هویت همه‌ی گروه‌ها و قبیله‌ها یکسان و یکی می‌بود، شناختی از یکدیگر به وجود نمی‌آمد.

این بدان معنی است که ذات باری تعالی است که برای مردمان مختلف «هویت» آفرید و به آنها بخشید، پرتوی از ذات خود بود که به آنها تابانید. پس هویت پرتوی از ذات خداوندی است که همو، سبحانه و تعالی، به گروه‌های انسان ارزانی فرموده است و آن را «نفس آنان» یا «گوهر وجود آنان» قرار داد، آنگونه که خود می‌خواست. و شناخت آن هنگام حاصل شود که علم و دانش به چیزی به دست آید و «علم» خود ذات پروردگار است. پس شناخت نیز پرتوی از ذات پروردگار می‌باشد. در «صفت ثبوتیه» خداوند گوئیم: «عالم و قادر وحی است و مرید و مدرک» و صفات خداوند «عین ذات» اوست یعنی ذات خداوند خود علم و شناخت است. بنابر این، شناخت پروردگار از هویتی ناشی می‌شود که در نفس انسان به ودیعه نهاده شده است و در نهایت به اصل و منشأ خود که خداوند است باز می‌گردد که: «انا لله و انا الیه راجعون».

خداوند در مورد خلق آدم علیه السلام و دلیل برتری او بر فرشتگان فرماید: «و علم ادم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملكة، فقال انبؤنی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین»^۴ «و خداوند نام‌های خود را به آدم آموخت و سپس بر فرشتگان عرضه‌اش فرمود، و گفت: خبر دهید از این نام‌ها اگر شما راست گویند» و، یکی از این نام‌ها همان «هویتی» بود که به او عطا شد. بنابراین ما گزیری نداریم که همیشه «هویت الهی» خود را به خاطر داشته باشیم.

اگر خداوند آدم را خلیفه خود بر زمین قرار داد به این دلیل بود که او ظرف نام‌های نیکوی خداوند بود و حامل امر ولایت او. هویت او هویت الهی بود و ولایت او ولایت الهی. قرآن مجید فرماید «و نفس و ما سویها؛ فالهمها فجورها و تقویها؛ قد افلح من زکیها؛ و قد خاب من دسیها»^۵: «سوگند به «نفس» و آنچه برافراشت [و یا ترکیب کرد]، پس در او بدکاری و پرواداری را الهام فرمود (یعنی به ودیعه گذارد)، همانا کسی که او [نفس] را پاکیزه داشت رستگار شد و کسی که او را بیالود نومید گردید» او، خداوند سبحان، توان بدکاری و پرواداری را به او الهام بخشید و او را آزاد آفریده، به او اختیار داد که بدکاری را برگزیند (یعنی برخلاف هویت الهی خود عمل کند) یا پرواداری را (یعنی به هویت اصلی و الهی خود تمسک جوید) و سپس فرماید: کسی که نفس را پاکیزه داشت (پرواداری را برگزید و به هویت اصل خود عمل نمود) رستگار شد و کس که نفس را بیالود (و هویت خویشتن فراموش کرد) نومید [از رحمت خداوند] و زیانبار گردید.

آفرینش آدم از دو عنصر مادی و نامادی: گل لجنی ورزیده شده، و پس از شکل دهی، زمانی طولانی در سایه خشکیده و سپس روح (یا جان)، که از امور پروردگارست و جز او کسی از ذات آن آگاهی ندارد که همه کنش‌های آدمی از آن نشأت می‌گیرد و روان که در ارتباط با جان است و از گونه آن (و با واژه نفس از آن سخن می‌رود)، انجام گرفته است؛ و به هنگام دمیدن روح در بخش گلین، نام‌های نیکوی خود را، و نیز توان نیکوکاری و بدکاری را در او دمیده است (الهام کرده است) شاید بتوان نفس را به «گوهر» آدمی و گوهر هر چیز دیگر تعبیر نمود. همچنانکه برای آدمی نفس را قائلیم، پس برای همه اعمال و رفتار او، از جمله هنر، نیز نفس را باید قائل باشیم و چنین است که سعدی علیه‌الرحمه فرماید: «حکیمی پسران را پند همی داد که جانان من هنر آموزد که هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده؛ جاه از دروازه به در نرود و مال یا دزد ببرد و یا خواجه به تفاریق بخورد، ولی هنرمند اگر از دولت بیفتد غم نباشد که «هنر در نفس خود دولت است»؛ هنرمند هر کجا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند و بی هنر لقمه چینه سختی بیند.»^۶

پس، هویت دو چهره دارد: یکی ظواهر و آشکارایی‌ها که به عناصر مادی: به مواد و مصالح به کار برده شده و شیوه ترکیب آنها و آنچه که حاصل کار است مربوط می‌گردد و، دیگری آنچه که به گوهر هنر و نفس آن وابسته است و محتوای اثر هنری که محتوا و گوهر صاحب اثر یا هویت او را تشکیل می‌دهد. بنابراین نفس هنر به نفس هنرمند وابسته و پیوسته است و نفس هنرمند که گوهر او و هویت اوست به هویت الهی باز می‌گردد یعنی تجلی هویت الهی در انسان هنرمندست (و از فراسوی اثرش در انسان مخاطب). در باختر زمین، اروپا و آمریکا، هویت را آن چیزی می‌دانند که سبب شناسایی ظاهری فرد گردد و یا همانندی دو جسم، و اندیشه و یا دو فرهنگ را به اثبات رسانند؛ نیز آنچه که یکی بودن را تأیید نماید. به واژه‌نامه فرانسوی «روبر» نگاهی بیفکنیم [برای پرهیز از اطالة سخن، شاهد‌ها و

مثال‌های کلامی و ادبی را حذف می‌کنیم]:

Identité (= هویت)، از ۱۳۷۰ میلادی از زبان لاتین کهن (پست) و از ریشه sidentita، وارد زبان فرانسوی شده است. ۱ - شاخصه دو جسم با اندیشه‌ای همانند = همانندی ۲ - شاخصه و شاکله چیزی که یکی است = یگانگی ۳ - در روان‌شناسی: هویت شخصی، خصیصه آنچه که در خویشتن خویش همانند می‌ماند، مسائل روان‌شناسانه هویت «من» ۴ - مجموعه خطوط فرهنگی ویژه یک گروه اخلاقی (زبان، مذهب، هنر و غیره...) که فردیت او را به آن منسوب می‌نماید؛ احساسات تعلق خاطر یک فرد به این گروه: بحران هویت، هویت فرهنگی. و غیره...^۷

دیده می‌شود که همه معانی آورده شده شاکله‌های پدیده‌های ظاهری هستند، خواه از یک فرد باشد و یا از یک ملت (گروه هم‌زبان) یا از یک امت (گروه هم‌کیش) و یا اندیشه‌ای از دو چیز که همانند بودن یا یکی بودن را برسانند. و به هیچ وجه، درباره هویت درونی فرد یا گروه سخنی نمی‌رود و اگر از هویت فرهنگی نیز مثال آورده شده است، باز هم آشکارایی‌ها و ظواهر فرهنگی مطرح است و نه روح فرهنگ. با این حال، می‌توان از مفاهیم آورده شده از واژه‌نامه روبر، چنین برداشت کرد که در فرهنگ باختر زمین و اروپا، هویت دور رخ از یک روی چهره دارد: هویت فردی و هویت جمعی یا فرهنگی. لیکن در فرهنگ ایرانی و اسلامی هویت دو چهره دارد و نه دور رخ: یکی هویت فردی هنرمند است که به گوهر او و نفس فردی او مربوط می‌شود و دیگر هویت فرهنگی و اجتماعی اوست که از باورهای دینی و اخلاقی مسلط بر جامعه او زاینده می‌شود و گواه بر نفس ملی اوست.

اما آن بحران هویت که در مقال پیشین آمده است کدام است؟ توجهی دوباره به نظر ژان کلر، مدیر نگارستان پیکاسو در پاریس و منتقد هنری، داشته باشیم: «هر بار که باختر زمین در هنر به بن‌بست رسیده است چنگ در گنجینه هنر خاور زمین زده است. اکنون هنگام آن رسیده است که ما به هویت اروپایی خود بازگردیم». و بازگشت به هویت اروپایی را نشان دادن بدن انسان در اثر هنری آنطور که هنرمند بخواهد می‌داند. می‌بینیم که حذف بدن انسان از هنر اروپایی و به‌طور کلی حذف تصویر از اثر هنری، برای ژان کلر یک بحران هویت هنری است. در حقیقت ژان کلر به طرف می‌اندیشد و نه به مظهر، به ظاهر و آشکارایی‌ها در اثر هنری توجه دارد و نه به محتوای آن. و محتوای اثر هم، که از دیدگاه او بدن انسان و یا انسان به‌طور عام است، باز هم امری ظاهری است و به هیچ وجه به باطن و روح اثر مربوط نمی‌شود. شگفتی آور نیست که ژان کلر از گوهر هنر اروپایی و از نفس آن سخن نمی‌گوید، زیرا اروپا و باختر زمین دورانی از تاریخ خود را می‌گذرانند که در آن باورها، اخلاق و معنویت فرو ریخته‌اند و کتاب‌های آسمانی جز برگه‌های نوشته شده‌ای در میان دو پوسته یا «جلد» نیستند.

از سوی، از این جمله ژان کلر حتی می‌توان چنین دریافت که هر اثر هنری که در آن انسان تصویر شود اروپایی است. و این چندان با منطق و عقل سلیم جور و هماهنگ نیست، زیرا همه ملت‌ها از سپیده‌دم‌های تمدن خود به تصویر کردن انسان پرداخته‌اند تا آنجا که خدایان و ایزدان خود را نیز در شکل انسانی متصور شده‌اند؛ از سوی دیگر می‌تواند چنین القاء کند که چندین جریان بزرگ هنری اروپا و باختر زمین که انسان و هرگونه تصویر را از هنر زدودند و به تجرید ناب گراییدند اروپایی نیستند و یا از هویتی اروپایی و باختری بی‌بهره‌اند. این ادراک نادرست و غلط باختری از هویت هنری سبب شده است که در درک آثار هنری دیگر ملت‌های جهان لنگ بمانند و به حدس و گمان متوسل شده، نظریه‌ها و عقاید

نادرست خود را به مثابه معیار در تشخیص و اظهار نظر در مورد هنرهای دیگر ملت‌ها اعمال نمایند. اکنون این پرسش مطرح می‌گردد که آیا می‌توان با دستیابی به شاکله‌های هویتی در هنر و در دیگر شئون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ملتی، برای نیک‌بختی آینده آن ملت برنامه‌ریزی کرد؟ و به عبارت دیگر، آیا می‌توان با شناخت شاکله‌های هویتی ملتی چشم‌انداز آینده او را ترسیم نمود؟ و چگونه؟ در آنچه که به هنر مربوط می‌شود، با تکیه بر این باور که هر محصول تولید انسانی که از آفرینش و زیبایی برخوردار باشد، هنر است؛ پاسخ پرسش پیشین آری است. و آن با شناخت اصول زیبایی‌شناسانه و چگونگی دمیدن هویت در اثر هنری، این امر امکان‌پذیر خواهد بود. و من، با عنایتی که هم اکنون نسل جوان ایرانی به باورهای اسلامی و به هویت ایرانی در هنر دارد، می‌توانم با قاطعیت چشم‌انداز آینده هنر ایران را، نه تنها برای سال ۱۴۰۰ هجری خورشیدی، بلکه بسی فراتر از آن در زمان، را به روشنی بینم و سر تکریم و فروتنی در برابر آنان خم کنم.

چشم‌انداز هنر ایران برای آینده‌ای نه چندان دور و در عین حال نه چندان نزدیک، هنری است با هویت ایران که بر پایه‌های زیبایی‌شناسی‌های مختلف هنر ایرانی استوار شده باشد و در آن کمال دانش، فضیلت، تقوا، رادمردی و جنگاوری (دفاع از وطن و از ناموس ایرانی) درخشش داشته باشد.

نتیجه:

هویت نامی از نام‌های پروردگار است و نفس و گوهر هر چیز، و با این گوهر است که آن چیز شناخته می‌شود. و چون خداوند پس از آفرینش آدم (ع) نام‌های خود را به او آموخت، پرتوی از «هویت» الهی به آدم تعلق گرفت. پس هویت انسان به پروردگار باز می‌گردد. و هنر، قلمرو آفرینش انسان است و اثر هنری از نفس انسان یعنی از هویت او ملهم می‌شود و بنابراین گوهر هنر، گوهر هنرمند و نفس اوست که به کمک مواد و مصالح و امکانات مادی بر صفحه بوم یا به هر صورت دیگر متجلی می‌گردد. و چون خداوند انسان‌ها را در گروه‌ها و امت‌ها و ملت‌های متفاوت آفریده است، گوهر آنها متفاوت بوده و هویت هنری آنها نیز متفاوت می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - مجله کنسانس دزار Connaissance de Arts، شماره سپتامبر، ۱۹۹۷ پاریس.
- ۲ - فرهنگ معین، جلد ۶، صفحه ۵۲۲۸ انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷ تهران.
- ۳ - قرآن مجید، سوره حجرات آیه ۱۳.
- ۴ - قرآن مجید، سوره البقره آیه ۳۱.
- ۵ - قرآن مجید، سوره شمس آیه ۷ تا ۱۰.
- ۶ - گلستان سعدی، باب هفتم، در تأثیر تربیت، داستان دوم، صفحه ۱۰۵ کلیات سعدی، خط استاد حسن حسینی میرخانی، نشر کتب اخلاق، تهران، ۱۳۵۳.
- ۷ - فرهنگ کوچک روبر، صفحه ۱۲۵۸ چاپ، ۱۹۹۳ پاریس.